در این شهرستان، رییس کیست؟

منوچهر حبیبی

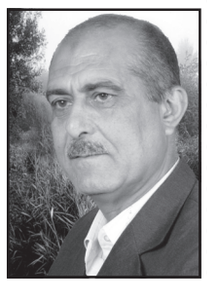

چندی پیش که به نقل از سرهنگ گرامی (فرماندار) تیتر زده شد، مردم منتظر هرگونه سوانح و اتفاقات دیگر باشند؛ با دقت گزارش خبرنگار بیشاپور حاضر در جلسه یکم بهمن ماه در فرمانداری را مطالعه نمودم گزارشی که جملات پایانی اش این بود که فرماندار در پی بی نتیجه ماندن جلسه کارگروه حمل و نقل، رو به خبرنگار اظهار داشت، از قول من بنویسید: بعضی از مدیران شهر اراده‌ای برای ایجاد زیرساخت پایانه ندارند ومردم منتظر هرگونه سوانح و اتفاقات دیگر باشند. در آن گزارش آمده بود: وی(فرماندار) پس از گفتن این جمله با ناراحتی جلسه را ترک کرد؛ هرچند بعد اعلام شد که آن جلسه ادامه یافت و باهمکاری ومساعدت برخی مدیران شرکت کننده در کارگروه ذکر شده تصمیمات لازم و مقتضی گرفته شد. نکته مهم و قابل تاملی که در آن گزارش صریح وجود داشت این است که سرهنگ گرامی در جایگاه مقام ارشد شهرستان بازگو کننده ی یکی از دردهایی بود که طی این چند سال بارهاو بارها از سوی نگارنده و بسیاری از منتقدان مطرح گردیده.

اما کسانی که دست به تغییر و جابجایی می زنند و باید مدیر این و یا آن نهاد مطابق با جناح و خطوط و... ایشان باشد، آیا مدیرانشان در حد و اندازه‌های پست و مقام حوزه ی کاری شان هستند؟ ملاک انتخاب این مدیران چه بوده؟ چه کسانی در انتصاب آن ها نقش داشته‌اند؟ براستی مقصر کیست؟ و اصولا اینجا رییس کیست؟ واقعا گره کور مشکلات این شهر در دستان کیست که بی مهابا و بی وقفه به تنبیه و مجازات مردم و شهر مبادرت می ورزد؟ شاید باور کردنی نباشد که در این شهر رها شده و این شهرستان ۲۵۰ هزار نفری دیگر یک منطقه و ناحیه آباد وجود ندارد! انگار همه جا موریانه زده است! بی کفایتی تعدادی از آقایان در شهرستان به ویژه در کازرون دیگر غیرقابل تحمل است.

نوشته شده بود که فرماندار جلسه را ترک کرده! اما فرماندار می داند همانطور که ایشان جلسه را ترک کرده‌اند تعداد زیادی از مردم به همین دلایل، شهرستان را ترک کرده‌اند!! آن‌ها با همه ی عشق و علاقه‌ای که به زادگاه خود داشته‌اند مجبور شده‌اند که بروند چرا که هرروز فقط شاهد دهن کجی و بی عملی برخی از مسئولین و ارگان ها بوده اند.

یقینا آنچه که طی ماه های اخیر خون بسیاری از شهروندان را به جوش آورده بیش از حوادث دلخراش و زیرگرفته شدن شهروندان، تردد مستمر و توقف ومزاحمت‌های خودروهای سنگین برون و درون شهری و حمل زیان بار مصالح و... ، از بی توجهی و بی خیالی و انفعال عده‌ای است که علاوه بر سرنوشت شهر، سلامت و آرامش مردم و حتی ایمنی و جان آنان را به بازی گرفته‌اند. قطعا روند بی توجهی به مردم و پرداختن تعدادی از آقایان به امور شخصی و سیاسی‌شان و زدو بندهایی که انجام می شود پیامدش همین درجازدن و بروز مشکلاتی چون سردواندن مردم و حتی برخی مسئولین دلسوز و تنها گذاشتن آنان است. و اما احداث پایانه ی کامیون داران... این طرح باید در راستای درآمدزایی و تقویت مدیریت شهرداری باشد تا شهرداری کازرون از این وضعیت اسفناک رهایی یابد. شهرداری به علت نداشتن درآمد توان لکه گیری و پر کردن چاله و چوله ها را ندارد بجای آسفالت، رو به سیمان کاری خیابان آورده، حتی توان خرید و تخلیه یک بونکر سیمان را ندارد و روزانه با خرید چند کیسه سیمان کارهای عمرانی اش را در حد یک دهداری ادامه می دهد، شهرداری که از پس (توان) پرداخت بدهی و مطالبات و حقوق کارکنان بویژه کارگران برنمی آید چگونه می تواند مدیریتی عالی از خود به نمایش بگذارد؟ قطعا وقتی صحبت از احداث پایانه کامیون ها می‌شود عده ای همه ی تلاش خود را می کنند که به سرانجام نرسد از برخی خودرداران، تعدادی زمین خواران و عواملشان در برخی جاها گرفته تا فردیا افرادی که برای نابودی شهرستان و کازرون بین شهرمان و تهران دست و پا می زنند پس آنچه سرهنگ گرامی اشاره کرده‌اند متاسفانه بخشی از مقابله و مخالفت هایی است که گاه از سوی تعدادی از آقایان در استان و شهرستان انجام می شود. آنچه امروز اضطرار است بیرون راندن کامیون ها و تریلرها از کوچه ومحله هاست و این مهم نیاز به راهکاری کوتاه و بلند مدت دارد که در کوتاه مدت مدیریت جدید راهنمایی و رانندگی باید از توقف و تردد خودروهای سنگین در سطح شهر جلوگیری کند و آنها را به پارکینگ سندیکای کامیون داران، باربری های اطراف شهر و پارکینگ موقت هدایت کند و برای بلند مدت نیاز به ایجاد پایانه ای خدماتی استاندارد داریم که به عنوان تنها سرمایه گذاری در شهرمان بتواند و منجر به اشتغال و درآمدزایی برای شهرداری متولی اول و اصلی عمران و توسعه کازرون گردد و این امر(احداث پایانه) می تواند با مشارکت بخش خصوصی و یا با شراکت نهادی دولتی صورت گیرد اما روی آوردن هر مسئولی به تکرار کردن انتقادهای مردم تنها زمانی که این انتقاد و اعتراض‌ها به مقابله جدی با عملکرد ضعیف برخی ارگان ها و سنگ‌اندازی ها باشد مورد توجه و حمایت مردم قرار می گیرد سپس احداث و ساخت پایانه کامیون داران چون دیگر حرکت ها که با مقابله ی برخی نهادها روبروست باید با مدیریت قاطع شهرستان و با همکاری دلسوزان ساخته و اجرایی گردد به شرط آنکه با کارشکنان و اراده های غیرمردمی برخورد جدی و لازم صورت گیرد و برخی از آقایان عدم رضایت و ناخرسندی مردم را بیش از پیش احساس کنند و بدانند که مردم هیچگاه و در هیچ شرایطی اجحاف و بی تفاوتی‌ها را فراموش نمی کنند.

تیم والیبال شهرداری و شورای اسلامی شهر کازرون با شکست تیم مرودشت راه قهرمانی در مسابقات لیگ برتر والیبال استان را در پیش گرفت

تیم والیبال شهرداری و شورای شهر کازرون توانست تیم والیبال مرودشت یکی ازقهرمان های چند دوره استان را در خانه حریف در هم کوبد تا از گردونه مسابقات خارج کند وبا این پیروزی اقتدار والیبال کازرون که به همت بازیکنان و فعالیت کادر جدید بدست آمده را به نمایش بگذارد و زحمات دست اندرکاران اداره ورزش و جوانان شهرستان و همکاری شهرداری و شورای اسلامی شهر به ثمر بنشانند.

اسامی بازیکنان در مقابل تیم مرودشت ایستاده از راست به چپ: سید اسدا.. زهرایی (رئیس هیات)اکبر هاشمی(مربی)حامد صفری-هادی شفیعی- عابد مسیحی- سجاد بخشایش- محمد حاجی زاده- بهنام رضوی(کاپیتان)قائم عابدی(مربی)اسامی نشسته از چپ به راست حسن فرهادی-محمدخالقی-یاسرفرهادی-مهرداد افشارو با همکاری کاظم قاسمی و حمید بنیادی

سیداسدا... زهرایی در گفتگویی اظهار داشت:دیدار مهم و حساسی بود و بچه ها بازی خوبی را به نمایش گذاشتند، بازی در خانه حریف و در مقابل هوداران و تماشاچیان حریف و قهرمان چند دوره مسابقات استان، سختی های خاص خودش را داشت بازیکنان ما با همدلی و انگیزه دوچندان به میدان رفتند، در لیگ هیچ تیم ضعیفی وجود ندارد در دور رفت علی رغم مشکلات فراوان و شرایط نامساعد بدنی بازیکنان در دور برگشت با بدست آوردن هماهنگی و استقامت بدنی و همت تمامی بازیکنان، دستندرکاران و مربیان طوفانی ادامه دادند و تیم رستم را در کازرون و تیم مرودشت را در خانه خود با شکست بدرقه کنند.

توسط راه و شهرسازی کازرون صورت پذیرفت؛

روکش آسفالت راه روستایی پیرسبز

رییس اداره راه و شهرسازی شهرستان کازرون از بهسازی و مرمت راه‌های روستایی در این شهرستان خبر داد. به گزارش روابط عمومی اداره کل راه و شهرسازی استان فارس ، مهندس نکویی بخش با اعلام این خبر گفت : موثرترین شرایط برای حمل و نقل و تردد ایمن ، داشتن یک رویه سالم راه همراه با نصب علائم ایمنی لازم بوده تا بتوان با خیالی آسوده تردد کرد. وی افزود: ازاین رو این اداره اقداماتی در خصوص بهسازی و آسفالت محورهای تحت پوشش خود در دستور کار داشته، که اجرای عملیات روکش آسفالت محورهای روستایی از جمله آن‌هاست. نکویی ادامه داد: به همین منظور عملیات بهسازی و مرمت و روکش آسفالت راه روستایی پیرسبز به طول ۱ کیلومتر و با عرض ۶ متر به اتمام رسیده‌است. رییس راه و شهرسازی کازرون در پایان گفت : عملیات اجرایی روکش آسفالت و مرمت راه های روستایی سمغان ، کنده‌ای واسلام آباد-پنج محل و هم چنین روستاهای انارستان،امرآباد ،جروق -کوشک باقری نیز به زودی آغاز خواهد شد.

قسمت آخر

خاطرات معلمی، شهرداری و نویسندگی علی بابا ربیعی

مصاحبه اختصاصی

✓جناب ربیعی آیا از مکتب خانه های آن زمان هم بهره برده اید؟

◆ مکتب خانه آشیخ احمد ◆

در ۶۰-۷۰ سال پیش ۶ -۷ ساله بودم که مرا به مکتب خانه آشیخ احمد گذاشتند مکتب خانه دو طرف داشت یک طرف اندرونی که اهل بیت شیخ در آن زندگی می کردند و طرف دیگر بیرونی که مکتب خانه بود.

مکتب خانه حیاط بزرگی داشت که در وسط آن حوضی بود و در مشرق آن یک ایوان بزرگی که بچه های بزرگ در ایوان و کوچکترها در حیاط در جلو ایوان دوزانو می نشستند و زیر انداز شاگردان (تک) بود. (تک عبارت از حصیری بود که از برگ درختان خرما می بافتند ولی امروزه مصرفی ندارد.) در جلو و وسط ایوان یک ستون سنگی بلند قرار داشت. آشیخ احمد مردی ۵۰ ساله بود که همیشه در اول ایوان نزدیک حیاط روی یک تشکچه نرم می نشست و همه جا را زیر نظر داشت .آشیخ احمد چشمانی درشت و سرخ و ترس آور و سری طاس داشت او هرگز نمی خندید ،از دو پا فلج بود و نمی توانست راه برود اما می توانست دیوار را بگیرد و بلند شود او وقتی از جای بلند می شد، یواش یواش به انتهای ایوان می‌رفت و از دری که آنجا بود وارد اندرونی می شد. شاگردان از ۶ ساله تا ۳۰ ساله بودند. در مکتب خانه آشیخ احمد سن مطرح نبود و هر فردی با هر سنی می توانست برای درس خواندن به مکتب خانه بیاید. درس آنجا قرآن و چند کتاب دیگر و حساب بود. چون کاغذ و دفتر وجود نداشت و اگر بود خیلی کم بود معمولاً مشق شب همه بر روی لوح می نوشتند که در یک طرف آن با قلم نی درشت و در طرف دیگر قلم نی ریز با مرکب سیاه می نوشتند و هر روز صبح پس از بازدید خلیفه ها (خلیفه ها شاگردانی بودند که قرآن را تمام کرده و به دیگران درس می‌دادند.) لوح ها را در آب حوض وسط حیاط می شستند و برای مشق شب آماده می کردند.

لوح عبارت بود از (یک حلب ۱۸ لیتری نفتی که از بلندی به چهار قسمت مساوی می بریدند و هر قسمت یک لوح بود که به جای کاغذ و دفتر به کار می بردند.) باری در پشت سر آشیخ احمد همیشه ۱۰ تا ۲۰ ترکه اناری (چوب درخت انار) موجود بود که هر روز آشیخ احمد به کف دست یا پای شاگردان که در فلک بود می زد و اما فلک: (فلک چوبی بود به قطر ۱۰ سانتی متر و به طول ۱۴۰ سانتی متر که از دو طرف ۵۰ سانتی متر به آخر چوب مانده سوراخی کرده و طنابی از آن دو سوراخ عبور می دادند و دو شاگرد زرنگ دو سر فلک را از دو طرف گرفته و دو دست یا پای شاگردان را در طناب کرده و پیچ می دادند بطوری که دست یا پا قادر به تکان خوردن نبود)

مکتب خانه یک سره بود یعنی بچه ها صبح تا نزدیکی های غروب آفتاب در آنجا بودند و همه ناهار خود را در یک دستمال همراه خود داشتند. ظهر که می‌شد همه شاگردان در یک صف می ایستادند و از بزرگترها نفر اول دستمال خود را باز می کرد و جلو آشیخ می گرفت و شیخ مقداری از آن بر می داشت و بقیه ناهار شاگرد بود که به کنجی از ایوان یا حیاط می‌نشست و می خورد و این تعارف و برداشت غذا تا آخر ادامه می یافت و شیخ یک یا دو قابلمه بزرگ خوراکی که از مال بچه ها برداشته بود به اندرونی می فرستاد و خودش با دو دست دیوار را می گرفت و لنگان لنگان از دری که در ته ایوان بود به اندرونی می رفت.

آموزش در مکتب خانه چنین بود که ۵ رده شاگرد داشت رده اول من و امثال من بودند که مبتدی و چیزی بلد نبودیم. رده دوم چند نفری بودند که چند جمله از یک جزء قرآن می توانستند بخوانند و سال سومی ها قرآن و کتاب .. با حساب، عدد جمع و منها می‌خواندند و سال چهارم و پنجم بزرگترها بودند که قرآن را به خوبی می خواندند و کار درس دادن چنین بود که رده پنجم به چهارمی ها و چهارمی‌ها به سوم و سوم به دوم و دوم به سال اولی ها درس می دادند و مشکلات را نیز شیخ رفع می کرد. آن مکتب خانه در واقع یک مدرسه ۵ کلاسه با یک معلم بود. یک روز آشیخ احمد به دو نفر خلیفه گفت: مرتضی را بیاورید. مرتضی که حدود ۳۰ سال داشت کشان کشان جلو شیخ آوردند به اشاره شیخ او را درازکش روی زمین خواباندند و دو پایش را در فلک کردند و آشیخ احمد با شدت تمام با (ترکه اناری) به کف پای مرتضی می زد و می گفت: احمق به زنت می زنی، برایت زن گرفته‌اند که هر روز او را بزنی؟ مرتضی با التماس به پیر و پیغمبر قسمت می‌خورد که دیگر کتک نمی زنم. شیخ گوشش بدهکار نبود و چند چوب کف پای مرتضی خورد کرد بعد معلوم شد که مرتضی زن دارد و چون هر روز به زنش می زده پدرش از او نزد شیخ شکایت کرده است. باری چند روز بعد آشیخ احمد دستور داد تا عبداله که ۱۷-۱۶ ساله بود بیاورند، عبداله را آوردند و به دستور شیخ او را به ستونی که وسط ایوان بود طناب پیچ کردند.

روی عبداله به طرف ستون و پشت او به طرف آشیخ احمد قرار داشت. آشیخ غرید و روی دوزانو قرار گرفت و با ترکه اناری از سر تا پای عبداله را چوب کاری کرد. همه شاگردان سر به زیر انداخته و نفس از هیچ کس بیرون نمی‌آمد کوچک‌تر ها گریه می کردند من در آن موقع یک ماهی بود که به مکتب خانه می‌رفتم چنان ترسیده بودم که نفسم بند آمده بود می‌خواستم فرار کنم ولی چه کسی جرأت داشت که از جا تکان بخورد.

(من چون کودک بودم علت آنچنان چوب خوردن عبداله را نفهمیدم) عصر هنگام که به خانه برگشتم چنان گریه و شیونی به راه انداختم که نپرس. هر چه می پرسیدند چه شده نمی توانستم جریان را بگویم فقط از مادر خواستم که دیگر مرا به مکتب خانه نفرستند و تا ۲ - ۳ سال بعد در خانه ماندم تا این که در محله ما دبستانی به نام دبستان جلوه باز شد و من در سال ۱۳۱۵ به کلاس اول آن دبستان رفتم. سال ها گذشت روزی گذرم به کوچه‌ای افتاد که مکتب خانه آشیخ احمد در آن بود مایل شدم که به آن مکتب خانه سری بزنم و به آنجا رفتم دیدم بر سر در آن مکتب خانه تابلوی است که روی آن نوشته شده (مدرسه راهنمایی مدرسی) داخل آن رفتم دیدم به جای ایوان و درونی و بیرونی یک ساختمان دو طبقه برای دانش آموزان ساخته‌اند خوشحال شدم.

چه کتاب هایی و تحت چه عناوینی چاپ کرده‌اید؟

عرض کردم تاکنون ۱۳ کتاب از من چاپ شده است. اولین کتابم تحت عنوان هشت داستان از شاهنامه فردوسی در سال ۱۳۸۳ چاپ شد. در سال ۱۳۸۴ کتاب آرش کمانگیر انتشار یافت. این دو کتاب برگزیده اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی فارس به عنوان کتاب برتر سال ۸۴ شد و لوح افتخار و جایزه به آن تعلق گرفت. کتاب شهر قصه، دو شاخه گل از گلستان سعدی، آشیل پهلوان، من هم شهردار بودم، داستان هایی از خمسه نظامی، اولین غول یک چشم، جمال و کمال، کمتر بخوانید بیشتر بدانید، پنجاه پادشاه در شاهنامه فردوسی، گلستان سعدی، و رودکی از جمله کتاب های انتشار یافته من است و دو کتاب صائب تبریزی و نوابغ جهان نیز آماده چاپ دارم. ضمناً کتاب داستان هایی از خمسه نظامی، پرنده لوح افتاخار و جایزه سرو بلورین از اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال ۸۶ گردید.

و آخرین کلام ...

آخرین کلام اینکه من به همه آرزوهایم در طول عمر رسیده‌ام و یکی از بهترین کارهایم این بود که در سال ۱۳۵۷ من رئیس یک اردو بودم و به دو روستای چرامکان و سرمهر از توابع شیراز ،آب آشامیدنی به طول ۵ کیلومتر با کمک دو مهندس لوله‌کشی کردیم که کار خوبی بود، نوشتن کتاب سعدی هم کار جالب دیگری بود که انجام دادم البته همگی در بستر شغل مهمی معنا پیدا کرده و زمینه ساز آن‌ها بوده‌است. از روزنامه طلوع بابت این مصاحبه و توجه به افرادی مانند بنده تشکر وافر دارم.

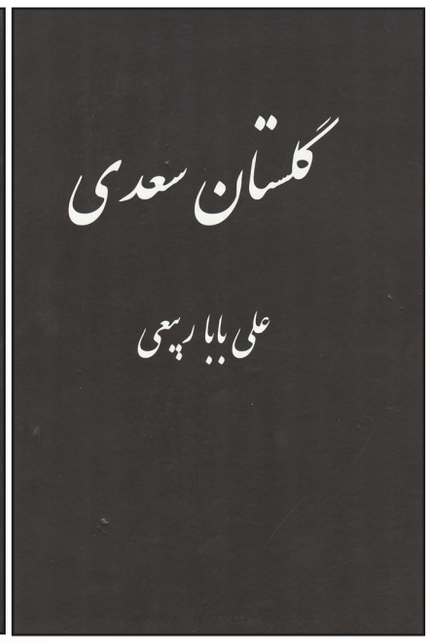

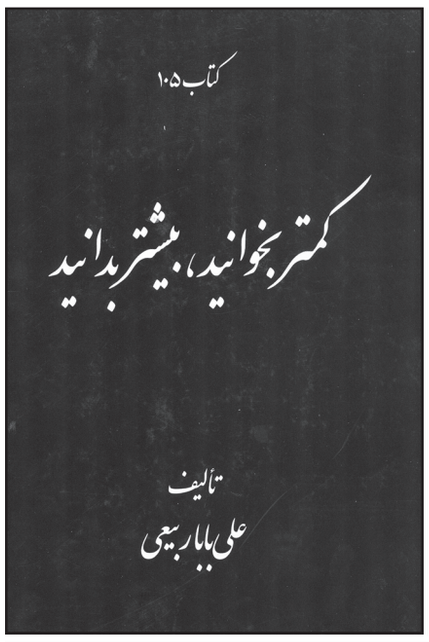

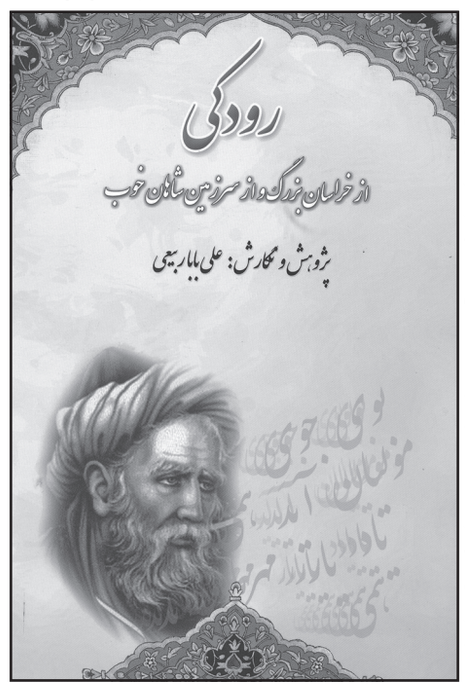

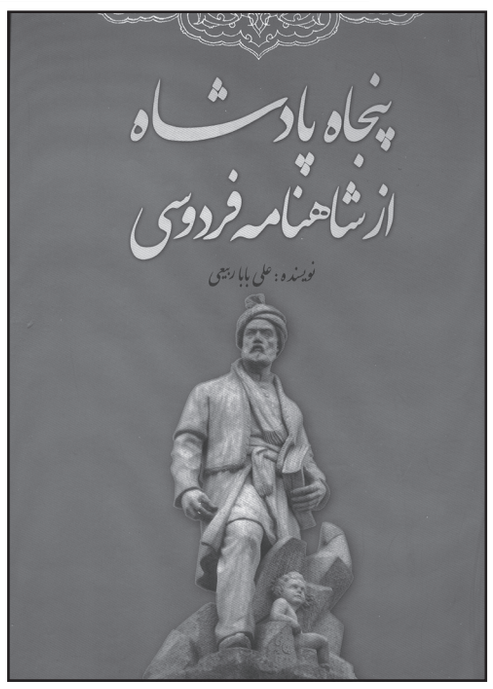

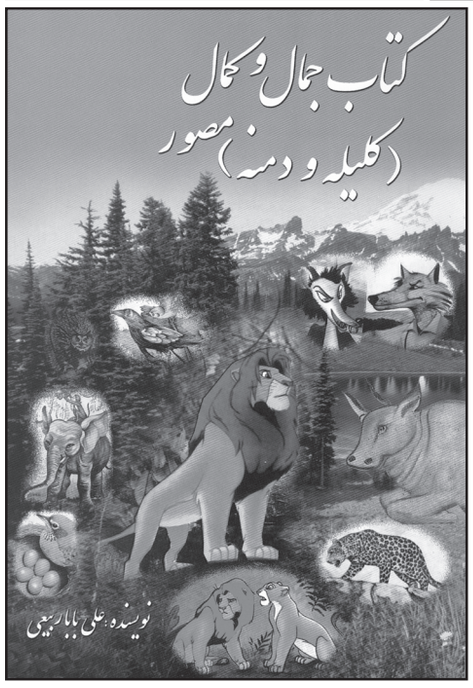

اینقدر مخالفت نکنید

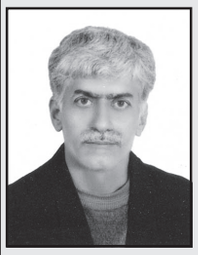

نمی دانم چرا بعضی ها فقط بلد هستند مخالفت کنند گویی هرگز حسن ها را نمی بینند. چشمان تیز بین شان فقط برای دیدن عیب ها بازمی شود به همین جهت هیچ وقت پیشنهاد نمی‌دهند گاه از ابتدا و گاه وقت افتتاح شروع به سنگ اندازی و آیه یاس خواندن می کنند که این چه کاری است؟ این جایش بد است آن جایش کج است. آخر مگر عمل حج است؟ خب بگو اراده ام در لج است. نمونه اش همین مجموعه بزرگ بازرگانان کازرون. بعد از عمری چند سرمایه دار آمدند و این پروژه را تاسیس کردند حال نمی گویم خالی از عیب است و استاندارد و نرمال است اما خدا وکیلی بهتر از تجمع عمده فروشان در خیابان تنگ و پر ترافیک سلمان و خشکبار فروشان میدان بار نیست؟ اگر این مجموعه تنها یک حسن داشته باشد و آن یک حسن، کم کردن بارترافیکی این خیابان منتهی به مرکز شهر باشد به همه عیب هایش می ارزد حال بگذریم که این عیب‌هایی که در بوق و کرنا گذاشته اند در برابر حسن هایش چندان بزرگ نیست اصلاً به ما چه که با شهرداری یا اداره ی اوقاف چه مشکلی دارند مگر ما مدعی العموم هستیم؟ بیایید جایگاه خود را بشناسیم و در اموری که به ما مربوط نمی شود دخالت نکنیم و مشکلات اداری آن را عیوب ذاتی پروژه وانمود نکنیم. اصلاً از قدیم گفته اند ستون به ستون فرج است پارکینگ این مجموعه حتی اگر کم باشد خیلی بیشتر از خیابان سلمان است از این گذشته مخالفین فقط بر روی خیابان آن می بینند فضای پشت آن و ردیف پشتی و پارکینگ پشتی را نمی بینند. قسمت بر روی خیابان بیشتر جهت امور دفتری و نمایشگاهی (نوعی ویترین) است قسمت بارگیری و تخلیه بار پشت آن است که اگر چه خیلی وسعت ندارد اما وسعتش آنقدر هم که می گویند کم نیست و خیلی بهتر از خیابان سلمان است بلکه قابل مقایسه با خیابان سلمان نمی باشد این مجموعه حداقل برای چند سال مناسب است اگر مخالفین خیلی دلسوز هستند از حالا به فکر ترغیب چند سرمایه‌گذار دیگر باشند و آنان را متقاعد کنند که بیایند در یک نقطه خوب و بدون مشکل مجموعه بزرگتر با پارکینگ وسیعتر تاسیس و راه‌اندازی کنند اما به هر حال مجموعه بازرگانان کازرون با هر عیبی که داشته باشد بهتر از خیابان سلمان و خشکبار فروشان میدان باراست و روی هم رفته چغندر تا پیاز شکر خدا.

خاطره: در اولین روز دوره آموزشی سربازی به هریک از ما سربازها یک جفت پوتین دادند. کاری هم نداشتند که اندازه پایمان هست یا نیست به همین جهت کمتر کسی یافت می شد که پوتینش اندازه پایش باشد. اکثراً یا یکی دو شماره کوچکتر از پایشان بود یا چند شماره بزرگتر. از بخت برگشته من پوتینی که نصیبم شده بود یکی دوشماره که نه بلکه پنج شماره بزرگتر بود چون شماره پای من ۳۹ بود اما پوتینی که داده بودند ۴۴ بود یعنی بقدری بزرگ بود که گمان می کردم که هر دو پایم در یک لنگه آن جا شود. عده ای اعتراض کردند که شماره پوتین شان به پایشان نمی‌خورد در جواب گفتند خودتان بگردید با هم عوض کنید این بود که همه جار می‌زدند که مثلاً: شماره ۴۳ دارم با ۴۲ عوض می کنم دیگری جار می زد ۴۰ با ۴۲ عوض می کنم و به همین ترتیب با هم تعویض می کردند اما من هرچه فریاد می زدم ۴۴ دارم با ۳۹ عوض می کنم کسی پیدا نشد که نشد. عاقبت خسته شدم گوشه ای نشستم اما به جای اینکه غصه بخورم و نا امید شوم و به زمین و زمان ناسزا بگویم اندیشه نمودم که چه کنم؟ ناگهان فکری به ذهنم رسید. صدا زدم شماره ۴۴ دارم با ۴۳ عوض می کنم یکی از هم خدمتی ها گفت آخه آدم احمق ۴۳ هم برادر ۴۴ است به چه دردت می‌خورد؟ در همان حال کسی پیدا شد و پوتین شماره ۴۳ را داد و شماره ۴۴ را گرفت و خوشحال رفت این بار صدا زدم ۴۳ دارم با ۴۲ عوض می کنم. نبود؟ یکی از ته سالن آسایشگاه دوان دوان خود را رساند . و ۴۲ را داد و ۴۳ را گرفت و خوشحال تر از قبلی رفت و دوباره صدا زدم ۴۲ را با ۴۱ و سپس ۴۱ را با ۴۰ و عاقبت به همین راحتی ۴۰ را با ۳۹ تعویض کردم. آری گاه حل مشکل را باید گام به گام انجام داد. مدینه فاضله یک بارگی و ناگهانی درست نمی شود مرحله به مرحله باید پیش رفت تا به مقصد نهایی و آرمان‌هایمان برسیم. ان شاءالله

محمد جعفر مبصری